

نگاهی به تفکر و زبان

دکتر فردوس آفاگل زاده^۱

گروه زبان‌شناسی، دانشکده علوم انسانی،
دانشگاه تربیت مدرس

هدف: نگارنده در این مقاله در صدد است رابطه تفکر و زبان را در قالب آموزه‌ها و رویکردهای علوم‌شناختی از قبیل رویکرد حوزه‌ای به زبان، زبان‌شناسی شناختی، روان‌شناسی زبان و معناشناسی توصیف نماید. روش: روش این مقاله از نوع مروری است. یافته‌ها و نتیجه‌گیری: این رویکردها علیرغم برخی اختلافات نظری و روش‌شناختی، در بازنمایی زبان به صورت تعامل عملکردهای ذهنی و محیطی اشتراک نظر دارند. در این تعامل، انگیزه‌های روانی نقطه آغاز تفکر محسوب می‌شوند و در واقع پیکره ذهنی کلام (سخن) را شکل می‌بخشند و سپس مرحله تولید کلام آغاز می‌شود. در فرآیند پیچیده انتقال از تفکر به کلام، نقش کلام تنها صورت خارجی بخشیدن به تفکر نیست، بلکه تفکر در کلام کامل می‌شود. از لحاظ وجوه افتراق این رویکردها نیز به استقلال و تعامل حوزه‌های زبان و ذهن با یکدیگر در رویکرد حوزه‌ای زبان، تعامل عوامل محیطی و کارکردهای شناختی در بازنمایی زبان و پیوندهای پیچیده و چند وجهی تکوینی بین زبان و مغز در رویکرد نوروساینس می‌توان اشاره نمود.

در آوردن قوه نطق، نقش تعیین کننده‌ای دارند. نقش محیط در پروراندن قوه نطق آنچنان چشمگیر است که برخی صاحب‌نظران را بر آن داشته تا این‌گونه بیندیشند که این زبان است که چگونگی فکر کردن و نوع بینش و نگرش به جهان را معین می‌سازد. جمععی بر این باورند که زبان، خود، یک نهاد اجتماعی است که منابع قدرت، آن را می‌سازند. تفکر را برخی، نوعی گفتار ساکت تعبیر کرده‌اند و این نشان‌دهنده ارتباط تنگاتنگ اندیشه و زبان است. سؤال‌هایی که همچنان در مورد این دو، یعنی زبان و ذهن و یا زبان و تفکر مطرح است، این است که آیا این دو از هم تفکیک پذیرند؟ آیا یکی در درون دیگری قرار دارد؟ آیا منبعث از یکدیگر هستند؟ و رابطه آنها چگونه است؟

نگارنده این مقاله در صدد است در چارچوب برخی

مقدمه

زبان فکری است که در قالب واژگان و ساختار، در موقعیتی خاص، لباس خط و یا صوت به تن کرده است و قصد صاحب فکر را افشا می‌کند. زبان، تراوش فکر و نیرویی بالقوه ذهنی است که نیاز به محرکی دارد تا در بستر مناسب، رشد و تکامل خود را آغاز نماید. شلایرماخر معتقد است که برای شناختن زبان یا متن، باید انسان را شناخت. انسانی که زبان مختص اوست و با داشتن نیروهای بالقوه ذهنی، از جمله قوه نطق در جهان، با دیگران زندگی می‌کند و این جهان و پدیده‌های درون آن است که در به فعل

^۱ - نشانی تماس: تهران، زیر پل گیشا، دانشگاه تربیت مدرس، دانشکده علوم انسانی، گروه زبان‌شناسی.



حوزه‌های علوم شناختی از قبیل زبان‌شناسی، زبان‌شناسی شناختی، روان‌شناسی زبان، عصب‌شناسی زبان و معناشناسی به بحث دربارهٔ رابطهٔ تفکر و زبان پردازد.

دیدگاه زبان‌شناسی دربارهٔ تفکر و زبان

با توجه به تشابه انسان‌ها در داشتن قوه نطق و تأثیر مشابه محیط بر تحریک این قوه (زبان)، برای توصیف چگونگی رابطه زبان و تفکر، باید به نگرش‌ها و پایه‌های فکری و فلسفی و منابع و ابزارهای شناختی صاحب‌نظران توجه کرد. همان‌طور که لاینز در بررسی آرای چامسکی تحت عنوان فلسفهٔ زبان و ذهن می‌گوید، زبان‌شناسی می‌تواند نقش بسزایی در مطالعات ذهن انسان داشته باشد. عقل‌گرایانی همچون چامسکی منبع معرفت و یا شناخت انسان را «عقل» می‌دانند، در حالی که به نظر تجربه‌گرایانی چون لاک، برکلی و هیوم، شناخت انسان از تجربه سرچشمه می‌گیرد. دکارت معتقد است که فهم ما از جهان خارج، بر اساس یک سری ایده است که از طریق تجربه کسب نمی‌شوند، بلکه ذاتی انسان هستند (مرسر^۱، ۲۰۰۰).

ادوارد سایپر معتقد است که بشر طوری آفریده شده که بتواند به طور طبیعی راه برود، پس راه رفتن فعالیتی ذاتی و زیست‌شناختی است، اما سخن گفتن فرق می‌کند. البته چون سایپر از لحاظ فکری ذهن‌گراست، منکر ذاتی بودن قوهٔ نطق نیست. او می‌گوید انسان طوری آفریده شده که بتواند سخن بگوید، اما این همه ناشی از این واقعیت است که انسان منحصراً در طبیعت زاده نشده، بلکه در آغوش جامعه‌ای پرورش یافته است که مسلماً او را به سنت‌ها و آداب و رسوم رهنمون خواهد شد. جامعه را از زندگی حذف کنید تا ببینید که علیرغم حذف جامعه، انسان شیوه راه رفتن را یاد خواهد گرفت. اما اگر او را از جامعه دور نگه دارید، هرگز رسم سخن گفتن را نخواهد آموخت (سایپر، ۱۳۷۶). به نظر نگارنده، سؤالی که سایپر با آن مواجه است، این است که اگر زمین و یا هر چیزی که کودک برای اولین بار پاهایش را روی آن می‌گذارد و می‌ایستد و سپس راه می‌رود از او بگیرند، آیا کودک قادر خواهد بود راه برود؟ به نظر می‌رسد همان‌طور که راه رفتن ذاتی و زیست‌شناختی است، قوه نطق و سخن گفتن نیز ذاتی و

زیست‌شناختی باشد.

سخن گفتن هیچ‌گونه محدودیتی ندارد و این تنوع نامحدود زبان انسانی، در گذر از یک گروه اجتماعی به گروه اجتماعی دیگر بدان سبب است که زبان هر گروه، میراث تاریخی محض آن گروه است، یعنی حاصل کاربرد اجتماعی مداوم و دیرپای آن گروه است که در طول تاریخ، زبان کارکردی غیر غریزی، اکتسابی و فرهنگی داشته است (سایپر، ۱۳۷۶). این بینش درباره زبان به شکل‌گیری نظراتی چون نسیت‌زبانی^۲ و جبر‌زبانی^۳ و یا فرضیه‌های سایپر - ورف و نظریه‌های قوی^۴ و ضعیف^۵ منجر گردیده است. بر اساس نظریه قوی که کمتر مورد اقبال صاحب‌نظران واقع شده، این زبان است که به عنوان محصول کارکرد اجتماعی، نوع نگرش و تفکر انسان را معین می‌نماید. اما فرضیه ضعیف معتقد است که اگر فرهنگ را مجموعه‌ای از آداب و رسوم و سنت‌ها و عقاید و عملکردهای یک جامعه تعریف نماییم، واژگان زبان آینه تمام‌نمای تفکر آن جامعه خواهد بود. فرضیه اخیر بیشتر مورد قبول واقع شده است (آقاگل‌زاده، ۱۳۸۱).

بسیاری ترجیح می‌دهند این‌گونه فکر کنند که انسان به وسیله محیط شکل می‌گیرد. به عنوان مثال، رفتارگرایان معتقدند که زبان و دیگر جنبه‌های دانش و اعتقادات ما و به طور کلی فرهنگ ما به وسیله تجربه تعیین می‌شود. تفکر مارکسیستی نیز معتقد است که انسان حاصل کار، تولید، تاریخ و جامعه است (مرسر، ۲۰۰۰). شاید بتوان برخی از دیدگاه‌های انتقادی تحلیل کلام امروزی در زبان‌شناسی را متأثر از این‌گونه دیدگاه‌ها دانست. در مقابل دیدگاه‌های مطرح شده در خصوص زبان و تفکر، دیدگاه خردگرایانی چون چامسکی قرار دارد. برای چامسکی یک توانایی طبیعی همچون زبان، صرفاً مانند نحوه یادگیری راه رفتن می‌باشد. به سخن دیگر، زبان واقعاً چیزی نیست که شما آن را یاد می‌گیرید، بلکه چیزی است که بر شما عارض می‌شود. چامسکی بر این باور است که نقش محیط بر قوهٔ نطق، تنها در حد محرک است. بر این اساس، تجربه، نحوهٔ عملکرد ذهن را تعیین نمی‌کند، بلکه آن را تحریک می‌کند و موجب می‌شود که به شیوهٔ عمدتاً از قبل تعیین

1- Mercer

3- linguistic determinism

5- weak version

2- linguistic relativity

4- strong version



را در خود بیرواند، بلکه خود زبان را نیز یاد نمی‌گرفت (باطنی، ۱۳۶۹). اگر کودک انسان زبان را یاد می‌گیرد، فقط به این دلیل نیست که از روزی که به دنیا آمده خود را در محیطی دیده که از کلمات و جملات زیادی پر شده و کودک خواسته یا نخواستہ آنها را شنیده است (اگر چه این موضوع نقش بسیار مهمی دارد)، بلکه علت اصلی آن را باید در طبیعت زیست‌شناختی کودک جست‌وجو کرد که از بدو خلقت، قوه نطق در او به ودیعه نهاده شده و او را برای یادگیری به چنین دستگاه پیچیده‌ای مجهز کرده است. زبان، دستگاهی قاعده‌مند و نظام‌مند است که از علایم قراردادی تشکیل شده است و ارزش آن علایم و رابطه آنها با پدیده‌هایی که بر آنها دلالت می‌کند، به وسیله اجتماع تعیین می‌شود (همان). این در حالی است که تلاش بسیاری از محققان، به منظور آموزش نزدیک‌ترین پستانداران به انسان (مانند شامپانزه‌ها) با شکست مواجه شده است (یول^۴، ۱۹۹۶).

شواهد دیگری که بیانگر رابطه فکر و زبان می‌باشد، به رفتار بیمارانی مرتبط است که در اثر سانحه، مغز آنها آسیب دیده است. برخی از این بیماران، با وجود اینکه قدرت سخن گفتن و یا قدرت کنترل گفتار خود را از دست داده بودند و قادر نبودند جملات ساده و معمولی را بیان کنند و یا از لحاظ دستوری جملات بدساخت تولید می‌کردند، می‌توانستند فکر کنند و شطرنج بازی کنند. در مقابل، بیمارانی مشاهده شده‌اند که در حالی که دستگاه زبان در آنها سالم باقی مانده بود و قدرت بیان و درک انواع جملات را داشتند، قادر نبودند پیرامون مسایل مجرد و انتزاعی فکر کنند (باطنی، ۱۳۶۹).

در مقابل رویکرد زبان‌شناسی حوزه‌ای نسبت به رابطه زبان و ذهن، رویکرد زبان‌شناسی شناختی، تازه‌ترین مطالعات انجام شده درباره نگرش حوزه‌ای به زبان و ذهن و تعامل بین آنها را به چالش کشیده است. به نظر می‌رسد که یافته‌های جدید این رویکرد، به اندازه کافی مستدل و متقن و مبتنی بر شواهد باشد که بتواند رویکرد حوزه‌ای فودور مبنی بر تشکیل مغز از حوزه‌های مستقل گوناگون را مورد تردید جدی قرار دهد. نیلسی‌پور (۱۳۸۱)

شده خود کار کند و البته محیط به عنوان محرک باید به اندازه کافی غنی باشد تا تحریک لازم صورت پذیرد. (چامسکی^۱، ۱۳۷۷).

از نظر چامسکی، کودک در هنگام تولد، به دانش زبانی ذاتی و زیستی مجهز است که این دانش ذاتی او را قادر می‌سازد تا زبان بیاموزد. او قوه نطق را موهبتی ذاتی می‌داند که ویژه انسان است. هنگامی که این بخش ذهن در معرض داده‌های زبانی خاصی واقع می‌شود، دانش زبانی، آن زبان خاص را به دست می‌دهد، یعنی تجربه و مشاهدات زبانی را به نظامی از دانش زبان مبدل می‌سازد (چامسکی، ۱۳۷۷).

فودور^۲ (۱۹۸۳، ۱۹۸۹) در چارچوب دیدگاه چامسکی، رویکردی حوزه‌ای به زبان و ذهن دارد. البته نگاه حوزه‌ای ذهن^۳ اثری است از فودور، اما کلیه زبان‌شناسانی که در چارچوب دیدگاه زبان‌شناختی چامسکیایی به تحقیق مشغول‌اند، عملکرد حوزه‌ای ذهن را قبول دارند. پیرامون این رویکرد، درباره رابطه ذهن (تفکر) و زبان معتقدند که ذهن انسان از حوزه‌های مستقل و مختلفی تشکیل شده است که در تعامل با یکدیگر هستند.

چامسکی علاوه بر قایل بودن به استقلال قوه نطق و دانش زبانی از دیگر قوای ذهن از قبیل هوش، تفکر و استدلال منطقی، اصول و ملاحظات اجتماعی و فرهنگی ناظر بر کاربردهای زبانی، کاربردشناسی، فرآیندهای روان‌شناختی دخیل در ادراک و گفتار و ... باور دارد که بخش تشکیل دهنده نظام زبان از قبیل نحو، واژگان، واج و معنا نیز مستقل از هم می‌باشند. پس اگر ما بتوانیم شواهدی دال بر ارتباط بخش‌های زبان با هر یک از حوزه‌های دیگر موجود در ذهن ارائه کنیم، در واقع توانسته‌ایم رابطه فکر و زبان را نشان دهیم.

رویکرد زبان‌شناسی شناختی (شاخه عصب‌شناسی) در مقابل رویکرد زبان‌شناسی حوزه‌ای

مبانی اکتساب، پرورش و فعالیت‌های عالی ذهن چون تفکر، در حیطه ساختمان عصبی انسان است. اگر انسان فاقد چنین سیستم تکامل یافته‌ای بود، نه تنها نمی‌توانست این فعالیت‌های عالی ذهنی

1- Chomsky
3- modularity of mind

2- Fodor
4- Yule



رابطه زبان و تفکر یک فرآیند ذهنی - حسی است که در سه مقوله واژگان اعم از زبان آموزی کودک، شکل گیری معنا، و تحلیل متن قابل بررسی است.

ویگوتسکی^۱ (۱۹۶۲)، در بخش دوم مقاله تفکر و واژه می گوید، معانی واژگان واحدهای پویا هستند نه ایستا. همان گونه که کودکان سیر تکاملی را از کودکی به بلوغ طی می کنند، واژگان از طرق مختلف تغییر نقش می دهند و به تبع این تغییرات، تفکر نیز تغییر می کند. اگر معانی واژه ها در لایه های درونی تر یا بنیادی تر تغییر می کنند، پس رابطه تفکر با واژه ها نیز دستخوش تغییر خواهد شد. او فرآیند تفکر کلامی را از اولین مرحله تا آخرین مرحله، یعنی فرمول بندی آن را، مورد بررسی قرار می دهد و معتقد است که در هر مرحله ای از روند تکامل و توسعه، معنی واژه رابطه خاص خود را بین تفکر و کلام (گفتار) دارد. رابطه بین تفکر و واژه ثابت و ساکن نیست، بلکه یک فرایند پویاست، یعنی نوعی حرکت مستمر رفت و برگشتی است؛ از تفکر به لغت (واژه) و از واژه به تفکر. در این فرایند است که رابطه تفکر با واژه دستخوش تغییر می شود که این تغییرات در مفهوم کارکردی آن تکامل و توسعه نامیده می شود. تفکر تنها در قالب واژه ها بیان نمی شود، بلکه از طریق کلمات به وجود می آید (همان).

هر فکری به ایجاد رابطه بین اشیا گرایش دارد. هر فکری حرکت می کند، رشد می کند، توسعه و تکامل می یابد، نقشی را ایفا می کند و مشکل یا مسأله ای را حل می کند. این جریان و فرآیند تفکر به عنوان یک حرکت درونی، در سطوح مختلف و بعد از پشت سر گذاشتن سطوح مربوط به کل کلام ظاهر می شود. ابتدا باید این سطوح را شناسایی کرد: سطح یا لایه درونی که حاوی مفهوم و یا معنی است و همان جنبه معناشناختی کلام می باشد؛ دیگری سطح یا لایه بیرونی که حاوی جنبه های آواشناختی است. این دو گرچه با هم یک حقیقت واحد را تشکیل می دهند و در واقع دو روی یک سکه اند، هر کدام دارای قوانین حرکتی خاص خود می باشند. این وحدت و یگانگی تلفیقی ناهمگون و پیچیده است، نه همگن و مشابه.

وجود یک سری حقایق در روند تکامل زبان شناختی کودک،

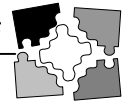
می گوید، هنوز عده ای پردازش زبان را به مراکز محدود مغزی نسبت می دهند و تصور می کنند به نقشه مغزی استاندارد بازنمایی و پردازش زبان در مغز دست یافته اند. نقشه مراکز زبانی نواحی بروکا و ورنیکه و طناب قوسی بین آنها آن قدر جذاب جلوه کرده که پذیرش کارکردهای شناختی زبان و پیوندهای پیچیده و چند وجهی بین زبان و مغز برای عده ای دشوار است. نیلی پور در پرتو شیوه های دقیق مطالعه مغز در نوروساینس درباره ماهیت بازنمایی و پردازش زبان و مغز به نتایج تجربی و جدیدی دست یافته است. او معتقد است که بر پایه شواهد علمی، بعضی اصول اولیه نظریه های زبان شناسی نوین و نظریه های تقلیل گرای عصب شناسی زبان، برای بازنمایی و پردازش زبان در مراکز محدود مغزی، با مبانی نوروساینس سازگار نیست. مغز و زبان پدیده های یکپارچه و از پیش ساخته نیستند و بازنمایی و پردازش زبان در مغز به عنوان یک نظام شناختی پیچیده، در جریان تکوین، دارای بازنمایی اطلاعات متفاوت است (همان).

به عنوان نمونه، دانش عاطفی و دانش مفهومی و دانش زبانی، شامل دانش واجی، واژگانی و نحوی و دانش کاربردی زبان در سطوح مختل مغز بازنمایی دارند و با کارکردهای شناختی از قبیل حافظه، توجه، ادراک و سازوکارهای حسی - حرکتی و عوامل محیطی و فرهنگی پیوند می خورند. در نظریه های کلاسیک تقلیل گرای عصب شناسی زبان و بعضی نظریه های زبان شناسی نوین در بازنمایی زبان، به تعامل عوامل محیطی و کارکردهای شناختی زبان توجه نشده است. بدیهی است هیچ نظریه ای درباره مبانی نورونی زبان در مغز، بدون چارچوب نظری درباره ماهیت کارکردهای ذهن و مغز، پاسخگو نیست. بر اساس اصول نوروساینس، هیچ شبکه عصبی در مغز نیست که کارکردهای زیادی داشته باشد، ولی از سایر شبکه های عصبی مستقل باشد (نیلی پور، ۱۳۸۱).

نگاه روان شناختی به رابطه تفکر و زبان

شرح و توصیف چگونگی رمز گذاری و رمز گشایی معنا در زبان موقعی میسر است که بتوانیم از ساختارهای زبانی و معنایی، تجزیه و تحلیل زبان شناختی و روان شناختی دقیقی ارائه نماییم.

۱- Vygotsky



است) و کلام وجود دارد. از نظر لوریا، طرح‌بندی کلام (جمله، متن، ...)، دومین مرحله فرایند تولید کلام است که البته برخی زبان‌شناسان آن را الگوی آغازین معنایی نامیده‌اند. محتوای کلام در این مرحله از فرآیند تفکر تا زبان معین می‌شود. این نخستین مرحله است که «موضوع» (نهاد، مبتدا) کلام یا جمله (یعنی آنچه قرار است درباره‌اش صحبت شود) از «خبر» کلام یا جمله (یعنی گزاره یا همان مطلب جدیدی که درباره موضوع در جمله بدان اشاره خواهد شد) تفکیک و مشخص می‌شود. از نظر روان‌شناختی در طی این مرحله، مضمون ذهنی در قالب کلی کلام شکل می‌گیرد. از ویژگی‌های این مرحله آن است که شخص در می‌یابد، آنچه قرار است به صورت یک کلام (جمله، متن، گفتمان و ...) درآید، چیست؟ و بعداً این مضمون و قالب ذهنی تبدیل به نظامی از معانی بسط یافته یا متن می‌شود که برای دیگران قابل فهم است. در این خصوص، ویگوتسکی معتقد است که در واقع فرآیند انتقال از اندیشه به گفتار، به مراتب پیچیده‌تر از آن است که معمولاً تصور می‌شود. به عقیده او نقش گفتار صرفاً این نیست که تفکر را صورتی خارجی ببخشد، بلکه تفکر در فرآیند شکل‌گیری از مراحل مختلفی عبور می‌کند و در گفتار کامل می‌شود.

ارتباط زبان و فکر از طریق معنی‌شناسی

این رابطه را با بررسی معنی، از دو جهت می‌توان نشان داد:

الف) رویکرد اجتماع - بنیاد: معنایی که از اجتماع به ذهن متبادر می‌شود.

ب) رویکرد فرد - بنیاد: معنی یا معنای فردی

معنای فردی، معنی را در جهان، حاوی آن دسته اطلاعات می‌داند که به وسیله انسان به طور ذهنی رمزگذاری می‌شود، در حالی که معنای اجتماعی یا اجتماع - بنیاد، قراردادی است و به رابطه بین کلمات و ارجاعاتشان می‌پردازد. معنی اجتماعی به این مسأله می‌پردازد که قوانین اجتماعی چگونه معانی را با صور ظاهریشان انطباق می‌دهند (فورستر^۲ و مایکل^۳، ۱۹۹۷).

فراولی^۴ (۱۹۹۲) این دو رویکرد به «معنی» را، به صورت تقابلی

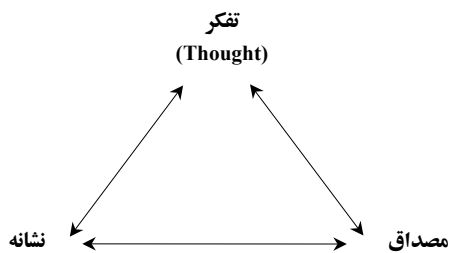
مؤید حرکت مستقل در سطح یا لایه آواشناختی و معناشناختی است. ویگوتسکی، به عنوان شاهد، دو نمونه مهم از این نوع حقایق را این گونه مطرح می‌کند: کودک برای تسلط بر سطح بیرونی کلام، از آواهای تک واژه‌ای شروع می‌کند و سپس از دو واژه‌ای و سه واژه‌ای و بعد از مدتی، از جملات ساده و پیچیده‌تر استفاده می‌کند و سرانجام گفتار و یا متن منسجم که از جملات کوتاه و بلند زیادی تشکیل شده است، شکل می‌گیرد. به سخن دیگر، در این سطح، کودک از جزء به کل حرکت می‌کند و از طرف دیگر، از لحاظ معنایی، تک واژه برای کودک در واقع یک جمله کامل است. از نظر معناشناختی، کودک از کل حرکت می‌کند، یعنی حرکت از مسئله پیچیده معنادار شروع می‌شود و بعد از آن به تسلط بر واحدهای معناشناختی جدا از هم، یعنی معانی تک‌تک واژه‌ها منجر می‌شود. بنابراین سطوح خارجی یا آواشناختی و درونی یا معناشناختی کلام در جهات مخالف هم تکامل می‌یابند؛ یکی از جزء به کل، یعنی از واژه به جمله و دیگری از کل به جزء، یعنی از جمله به واژه. به گفته یاکوسون، مفهوم بافت و مؤلفه‌های آن را در چارچوب خود آنها باید بررسی کرد؛ مانند ساخت‌های نحوی و واژه‌ها. در این فرآیند کل و جزء متقابلاً یکدیگر را تعیین می‌کنند (یاکوسون، ۱۳۷۶).

یکی از دلایل و شواهد روان‌شناختی زبان که بیانگر تعامل زبان و ذهن (تفکر) می‌باشد، کلام، و انگیزه کلام (گفتمان) است. در شکل‌گیری کلام‌های مختلف، فرآیند روانی نقش بسزایی دارد. این فرآیند با تفکر آغاز می‌شود و بعد، از طریق طرح‌واره درونی کلام و گفتار درونی به راه خود ادامه می‌دهد و سرانجام به شکل گفتار یا کلام منسجم تولید می‌شود.

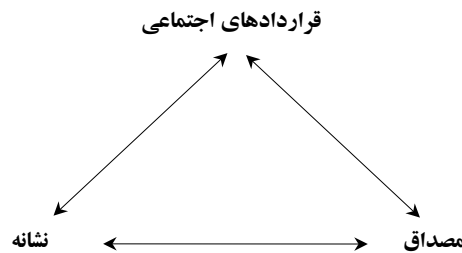
لوریا^۱ (۱۹۸۲) روان‌شناس برجسته روسی، در کتاب زبان و شناخت می‌گوید: «انگیزه کلام، یا نیاز به ارتباط اجتماعی است و یا یک نوع فعالیت عقلانی و یا تمایل فرد به تنظیم یا سازمان‌دهی فرایندهای ذهنی خود». او معتقد است که ممکن است این انگیزه‌ها در ورای هر بیان گفتاری یا هر کلامی پنهان شده باشند. اگر چنانچه هیچ یک از انگیزه‌های آغازی در کار نباشد، گفتاری صورت نخواهد گرفت. آنچه در اینجا مهم است تعداد انگیزه‌ها نیست، بلکه مهم رابطه‌ای است که بین انگیزه (که یک عمل ذهنی

1- Luria
3- Michael

2- Forrester
4- Frawley



شکل ۲- طرح معنی فرد - بنیاد



شکل ۱- طرح معنی اجتماع - بنیاد

به عنوان بافت و کاربرد و فرهنگ، حاصل تعامل بین حوزه اصول و ملاحظات اجتماعی و فرهنگی با زبان می‌باشد.

شاهد دیگر ارتباط تفکر و زبان از طریق معناشناسی مطالعات در زمینه دستور شناختی^۴ است (هماوند، ۲۰۰۳). در چارچوب دستور شناختی، معنی در وهله نخست حاصل عملکرد ذهن و تفسیری است که گوینده بر محتوای مفهومی یک موقعیت تحمیل می‌نماید و توانایی گوینده در تحلیل و تفسیر یک موقعیت به شیوه‌های گوناگون، با توجه به نیاز ارتباطی گفتمان جامه عمل می‌پوشد. نیاز ارتباطی گفتمان، در واقع اساس دستور شناختی را تشکیل می‌دهد. لذا در چارچوب دستور شناختی، واژگان و دستور چیزی جز رمز گذاری^۵ مفاهیم مختلف تجربه نیست (همان).

بحث و نتیجه‌گیری

به عنوان جمع‌بندی توصیف رابطه تفکر و زبان از دیدگاه رویکردهای علوم شناختی و نتیجه‌گیری از آن می‌توان گفت: رویکرد زبان‌شناسی حوزه‌ای به زبان و ذهن معتقد است که کودک به هنگام تولد مجهز به دانش زبان ذاتی و زیستی است و قوه نطق موهبتی ذاتی است و ذهن انسان از حوزه‌های مستقل و متنوعی از قبیل هوش، تفکر، استدلال منطقی، اصول و ملاحظات اجتماعی و فرهنگی و ... تشکیل شده است و نحو، واژگان، واج و معنا که تشکیل دهنده نظام زبانی هستند نیز مستقل از یکدیگر، اما در تعامل با هم می‌باشند. رابطه تفکر و زبان در این رویکرد با شواهد زبان آموزی کودک و بیمارانی که در اثر سانحه دچار آسیب مغزی شده‌اند، تأیید می‌شود.

دو نمونه از مثلث نشانه شناختی بررسی می‌کند. در هر نمونه، مسأله این است که واقعاً رابط بین یک نشانه^۱ و یک مصداق^۲ چیست؟ رویکرد فرد - بنیاد معتقد است که این دستگاه پیچیده ذهن فرد است که معنی را بین مصداق و نشانه رمز گذاری می‌کند و در مقابل، رویکرد اجتماع - بنیاد معتقد است که آنچه رابطه بین مصداق و نشانه را رمز گذاری می‌کند، قراردادهای اجتماعی^۳ است (فورستر، ۱۹۹۷).

فراولی (۱۹۹۲) برای ارتباط حوزه زبان و حوزه تفکر بر آن جنبه از معناشناسی که بر اساس آن معنی معناشناختی و صورت نحوی در زمان گفت‌وگو و یا فهم، یکپارچه می‌شوند، تأکید می‌کند. او پیرامون این منظور پنج نوع معنی را از هم تشخیص می‌دهد؛ یعنی این گونه مفاهیم، زمانی تشکیل و در قالب جملات بیان و به وسیله شنونده درک می‌شوند که بین هر یک از حوزه‌های ذهنی مربوط به حوزه زبان، تعامل صورت پذیرد. این معانی عبارت‌اند از:

- الف) معنی به عنوان مصداق یا شیء
- ب) معنی به مثابه صورت منطقی
- ج) معنی به عنوان بافت و کاربرد
- د) معنی به عنوان ساختار مفهومی
- ه) معنی به عنوان فرهنگ

مقایسه مفاهیم معناشناختی فوق با دیدگاه زبان‌شناسی حوزه‌ای نشان می‌دهد که «معنی» به مثابه چیز مورد ارجاع (مصداق) و «معنی» به مثابه صورت منطقی، نمایانگر تعامل بین حوزه زبان و دیگر حوزه‌های ذهن از قبیل تفکر و استدلال منطقی و احیاناً حوزه هوش است. «معنی» به عنوان ساخت مفهومی بیانگر رابطه حوزه فرآیندهای روان‌شناختی و حافظه با زبان است و در نهایت «معنی»

1- symbol

3- social conventions

5- encoding

2- referent

4- cognitive grammar



انگیزه کلام، دومین مرحله فرآیند، تولید کلام است که همین مرحله در نزد معناشناسان زبان به عنوان الگوی آغازین معنایی تعبیر می‌شود. معنا، خواه در قالب رویکرد اجتماع- بنیاد آن و خواه، فرد - بنیاد، وجه مشترک کلیه رویکردها اعم از رویکرد حوزه‌ای به زبان، زبان‌شناسی شناختی و روان‌شناسی زبان است.

نقطه اشتراک دیگر این رویکردها در بازنمایی زبان، کارکردهای ذهنی و غیر ذهنی در قالب کلام و یا متن و ارتباط آنها با یکدیگر می‌باشد.

اما از لحاظ تفاوت، کلیه رویکردها دارای مفروضات نظری و روش‌شناختی خاص خود می‌باشند که در برخی موارد با دیگری متفاوت هستند. از آن جمله می‌توان به وجه افتراق رویکرد حوزه‌ای و زبان‌شناسی شناختی اشاره کرد. به نظر می‌رسد که فرضیه رویکرد حوزه‌ای به زبان و ذهن، مبنی بر اینکه ذهن از حوزه‌های مستقل از یکدیگر تشکیل می‌شود و هر یک از این حوزه‌ها در تعامل با یکدیگر می‌باشند، با یافته‌های رویکرد زبان‌شناسی شناختی (حداقل، در برخورداری ذهن از حوزه‌های مستقل از یکدیگر) متفاوت باشد و عصب‌شناسان زبان، مغز و زبان را پدیده‌های یکپارچه و از پیش ساخته شده نمی‌دانند، بلکه بازنمایی و پردازش زبان در مغز از نظر آنها یک نظام شناختی پیچیده دارای بازنمایی اطلاعاتی متفاوت در جریان تکوین است و شبکه‌های عصبی، مستقل از یکدیگر عمل نمی‌کنند.

در مقابل رویکرد زبان‌شناسی حوزه‌ای، زبان‌شناسی شناختی با استناد به شواهد موجود در تحقیقات نوروساینس از قبیل شواهد الکتروفیزیولوژیک، بررسی ضایعات مغزی و تصویربرداری‌های مغزی و مطالعات نوروسایکولوژیک به وجود رابطه بین تفکر و زبان با روش خاص خود صحنه می‌گذارد. در این راستا، محققان نوروساینس بر این باور هستند که مغز و زبان پدیده‌های یکپارچه و از پیش ساخته شده نیستند و در جریان تکوین، زبان در مغز به عنوان یک نظام شناختی پیچیده، به شکلی متفاوت بازنمایی اطلاعاتی و پردازش می‌شود. آنها معتقدند که بر اساس مطالعات نوروساینس، مغز فاقد هرگونه شبکه عصبی با کارکردهای متنوع و در عین حال مستقل از سایر شبکه‌های عصبی می‌باشد. به نظر این دسته از محققان، اشکالی که نظریه‌های زبان‌شناسی اعم از سنتی و نوین را در بازنمایی زبان متزلزل می‌کند این است که در این نظریه‌ها به تعامل عوامل محیطی و کارکردهای شناختی زبان توجه نشده است.

در نگاه روان‌شناسان زبان نیز تفکر و زبان با یکدیگر مرتبط هستند و این ارتباط را روان‌شناسان زبان یک نوع فرآیند ذهنی - حسی تعبیر می‌نمایند که با استناد به سه مقوله زبان‌آموزی کودک، چگونگی شکل‌گیری معنا و تحلیل متن به تأیید فرضیه ارتباط زبان و تفکر می‌پردازند. شاید نزدیکترین شواهد، چه از لحاظ نظری و چه از لحاظ روش‌شناسی در تأیید وجود رابطه بین تفکر و زبان، شواهد معناشناسی باشند، چرا که در نزد روان‌شناسان زبان، بعد از

منابع

- آفا گل زاده. ف. (۱۳۸۱). زبان و فرهنگ. ارائه شده در دومین همایش فرهنگی دانشگاه خواجه نصیرالدین طوسی، تهران. باطنی، م. ر. (۱۳۶۹). *زبان و تفکر، فرهنگ معاصر*: تهران.
- چامسکی، ن. (۱۳۷۷). *زبان و مسایل دانش (ترجمه ع. درزی)*. تهران: نشر آگه.
- دبیرمقدم، م. (۱۳۷۸). *زبان‌شناسی نظری*. تهران: انتشارات سخن.
- سایپر، ا. (۱۳۷۶). *زبان: درآمدهای بر مطالعه سخن گفتن (ترجمه م. ع.)*. تهران: انتشارات سروش.
- کورنفورت، م. (۱۳۵۷). *نظریه شناخت (ترجمه ف. نعمانی، و نسا جیان)*. تهران: انتشارات امیر کبیر.
- نیلی پور، ر. (۱۳۸۱). *بازنمایی شناختی و پردازش زبان در مغز*، در مجموعه خلاصه مقالات دومین کنفرانس بین‌المللی علوم شناختی، ۵ تا ۷ اسفند، تهران.
- یاکوبسون، ر. (۱۳۷۶). *روندهای بنیادین در دانش (ترجمه ک. صفوی)*. تهران: انتشارات هرمس.



- Aghagolzadeh, F.(2003). Bilingualism and multilingualism in psycholinguistics perspective, in the 2nd International Conference of Cognitive Science 24-26 Feb.2003,Tehran, Iran, Institute for Cognitive Science Studies.
- Fodor, J. (1989). Why should the mind be modular. In A. George (Eds.), *Reflections on Chomsky* (pp. 1-22). Blackwell.
- Fodor, J.(1983). *The modularity of mind*. Cambridge: MA: MIT Press.
- Forrester, M.A.(1997). *Psychology of language*. London: Sage publication.
- Frawley, W. (1992). *Linguistic semantics*. Hillsdale, Lawrence, E. Associates.
- Hammavand Z. (2003). The construal of atemporalisation in Complement Clauses in English. *Annual Review of Cognitive Linguistics*, 1, 59-85.
- Luria, A.R.(1982). *Language and cognition*, (J.V. Wertsch Ed. & Trans.). NY: John Wiley & Sons.
- Mercer, N.(2000). *Words and minds*. London: Routledge.
- Vygotsky, L. (1962). *Thinking and Speaking* (Translated by E. Hanfmann and G. Vakar). MIT Press. (Original publication, 1934).
- Yule, G.(1996). *The study of language* (2nd ed.). Cambridge: Cambridge University Press.